



کارایی تحقیق درباره صفات خداوند در تدوین اصول و قواعد فهم قرآن

به گفته رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اگر کسی بتواند براساس شناختی که از صفات باری تعالی داریم، تحقیق کند...

به گفته رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، اگر کسی بتواند براساس شناختی که از صفات باری تعالی داریم، تحقیق کند که این صفات چه برآیندی در تولید اصول و قواعد فهم دارد، می‌تواند برآیندهای مناسبی خاصه در فهم قرآن کسب کند.

به گزارش خبرگزاری بین‌المللی قرآن (ایکنا)، سلسله دروس «منطق فهم قرآن» یکی از درس‌های حجت‌الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد است که هر دو هفته یک بار در پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی واحد تهران برگزار و از طریق ویدئو کنفرانس با حضور طلاب و پژوهشگرانی از قم نیز همراه می‌شود.

بنا بر این گزارش، این سلسله دروس به نحوی ابداعی و نوآورانه، به تنقیح و تدوین و تنظیم مقدمات فهم قرآن و قواعد آن، ضوابط حاکم بر این قواعد و همچنین رویکردها، اسلوب‌ها، فرآیندها، ساختارها و سنجه‌ها در فهم قرآن پرداخته است. در ادامه گزارش جلسه هفتم از این سلسله دروس می‌آید.

تفصیل و تطبیق نظریه ابتناء بر منطق فهم قرآن

درخصوص نظریه مبنا برای این تحقیق که همان نظریه ابتناء است، در جلسه گذشته صحبت کردیم. در این جلسه قصد داریم تفصیل و تطبیق نظریه را بر منطق فهم قرآن آغاز کنیم و در قالب چند محور نشان بدهیم که چگونه این مبادی بر طراحی این منطق تأثیرگذار است. اجمالاً عرض می‌کنم که باید مجموع مباحث را در چند لایه از نظر عمودی و طولی و چند رویه و ساحت از نظر عرضی تنظیم کنیم.

ما در نظریه‌ی ابتناء می‌خواهیم بگوییم که یک سلسله مبانی که پذیرفته می‌شوند، سازنده‌ی سلسله اصول و قواعدی می‌شوند برای فهم که باید بتوانیم این مبانی را دسته‌بندی و فهرست کنیم، سپس اگر از مبانی اصولی به دست می‌آید، مشخص کنیم و قاعده یا قواعدی که از هر اصلی برای فهم به دست می‌آید را استخراج و دسته‌بندی کنیم. اگر این اتفاق بیفتد درحقیقت منطق فهم قرآن تدوین شده است. یعنی این فرایند را طی کنیم که ابتدا مبانی را استخراج کنیم؛ سپس اصول برآمده از هر یک از مبانی را مشخص کنیم؛ و قواعد برآمده از هر یک از اصول را هم استخراج و مشخص کنیم که در این صورت بدنه منطق فهم قرآن را طراحی کرده‌ایم.

درخصوص مبانی در دو جلسه گذشته توضیح دادیم و گفتیم که از محورهای زیر تشکیل شده است:

محور اول در قالب مبانی مبدأ - جهان‌شناختی و به تعبیری مختصاتی که مبدأ هستی دارد، به عنوان مُنزل وحی که حاصل آن قرآن است و مرسل دین که قرآن سند آن است، و مسائل و مبانی‌ای که درخصوص هستی و مسائل مربوط به هستی داریم. محور دوم مبانی‌ای است که به وجه معرفت‌شناختی فهم دین و طبعاً فهم و تفسیر قرآن برمی‌گردد که از آنها به وسائط و وسائل انتقال پیام نام بردیم. آنچه که مربوط به خود متن می‌شود و آنچه که مربوط به دیگر منابعی می‌شود که به ما در فهم متن کمک می‌کنند و مبادی و مبانی مربوط به محتوای این متن که طبعاً دین است، زیرا آنچه در قرآن آمده است اجزاء دین است و نمی‌توان گفت که در قرآن مطالبی آمده که جزء دین نیست و به نحوی ذیل بخش‌های هندسه معرفتی دین می‌گنجد. بنابراین مفاد و محتوای قرآن همان دین است.

نیاز به دیدگاه دین‌شناختی و انسان‌شناختی صائب در مواجهه با قرآن

آنگاه ما پیش از آنکه با قرآن مواجه شویم، باید بگوییم که نگاه‌مان به دین و مسائل اساسی دین، مؤلفه‌های دین، هویت دین، سرشت دین و غایت دین چیست؛ که از اینها به مبادی دین‌شناختی تعبیر کردیم. و اگر قبل از ورود به قرآن در کلیات دین، دیدگاهی نداشته باشیم نمی‌توانیم قرآن را به خوبی فهم کنیم و یا اگر حتی قبل از ورود دیدگاهی را انتخاب کرده باشیم اما آن دیدگاه غلط باشد، مطمئناً در مواجهه با قرآن به فهم صائب دست پیدا نمی‌کنیم و اگر در مواقعی به دلیل صراحت تعبیر قرآنی نظر صائب هم به دست بیاوریم اما در کل و کلان دچار لغزش‌ها و خطاهای زیادی خواهیم شد. بنابراین قبل از اینکه با متن مواجه شویم یک شناختی از دین و درکی از سرشت و صفات دین که محتوای ماده کتاب الهی است باید داشته باشیم.

همچنین گفتیم درخصوص انسان‌شناسی نیز از آن جهت که انسان مخاطب کتاب است و هم باید آن را بفهمد و هم باید به آن عمل کند، در نتیجه در خصوص اینکه انسان چه ظرفیت‌های نظری و یا عملی دارد، باید پیش‌تر نظر به دست آورده باشیم؛ گرچه با مطالعه قرآن همه اینها تفصیل پیدا می‌کند؛ یعنی هم مطالب مربوط به دین‌شناسی تفصیل پیدا می‌کند چون اطلاعات فراوانی از قرآن راجع به دین پیدا می‌کنیم و هم انسان‌شناسی ما توسعه پیدا می‌کند.

همچنین مختصات مؤلفه‌ها و قلمروهایی از دین که در قرآن مطرح است که طبعاً عمده قلمروهای دین در قرآن مطرح است، البته جزئیات و تفصیل در قرآن نیامده ولی کلیات و اساس در قرآن و در همه بخش‌ها آمده است و یا لاقلاً کلیات و یا اساس را

ما از قرآن می‌فهمیم و ممکن است یک معصوم جزئیات را هم از قرآن استخراج کند. از این قسمت به عنوان متعلق حوزه‌هایی که مورد مطالعه هستند تعبیر می‌کنیم، یعنی مختصات قلمرویی و متعلق‌شناختی بخش‌های دین که قرآن، حامل و حاوی آن است. این مجموعه محورها و مبادی است که باید مورد بحث قرار گیرد.

گفتم که بحث‌ها را باید در چند لایه تنظیم کرد؛ یک لایه مبانی و مبادی است که در این جلسه وارد تفصیل آن می‌شویم؛ ولی لایه مبادی در قالب اصول و قواعد ظهور می‌کند و اصول و قواعدی را تولید می‌کند. در فنّ دوم می‌خواهیم وارد استنباط اصول و قواعد بشویم، یعنی مثلاً در مبدأ معرفت‌شناختی در مجموع می‌خواهیم بگوییم که معرفت ممکن است، معرفت روش‌مند است و یا اجمالاً می‌خواهیم بگوییم لفظ دالّ است، که این بحث‌های کلی پیش‌فرض‌ها و پیش‌انگاره‌های ما را تشکیل می‌دهند. اگر بپذیریم لفظ از جنس علائم است آنگاه می‌توانیم بگوییم که قواعد دلالتی آن چیست؛ و یا اگر گفتیم که لفظ دالّ است و پذیرفتیم که لفظ قرآنی هم مانند الفاضی است که عقلاً به کار می‌برند و قرآن به همان لحن و لسان سخن گفته است، اینها پیش‌فرض‌های ما می‌شود که بر این اساس قواعد را استخراج کنیم.

اصل برآمده از حجیت ظاهر متن قرآن در عین قدسی بودن آن در نتیجه در اینجا مسئله حجیت ظهور مطرح می‌شود و یا اگر گفتید که این متن علاوه بر اینکه یک متن و لفظ است و لفظ نیز دالّ است و آنچه که از ظاهر آن می‌فهمیم باید بپذیریم که حجیت ظواهر می‌شود، می‌گویید این متن قدسی هم هست که از این قدسی بودن نیز اصل دیگری به دست می‌آید.

از اینکه «لفظ» علامت است، به دست می‌آید که به چیزی دلالت می‌کند و دلالتی که از ظاهر می‌فهمیم باید قبول کنیم که همان حجیت ظواهر است. از حیث دیگر هم می‌گویید که این متن قدسی است و مبدأ آن حق تعالی است، این متن معصوم است و خطا در آن راه ندارد. چون قدسی و منسوب به مبدائی است که معصوم است، پس این متن نیز عصمت دارد و لغزش و خطا در آن نیست. اگر محتوای آن را خوب بفهمیم، حقیقت را کشف کرده‌ایم. اگر شما می‌خواهید اسفار ملاصدرا را هم بخوانید باید از همین مسیر بروید و مثلاً بگویید لفظ دالّ و علامت است و اگر ملاصدرا گفته «عدم العله، علة لعدم المعلول» این کلمات به چیزی دلالت می‌کنند و از آنها می‌فهمیم که اگر علت نباشد معلول هم نیست و وجود معلول در گرو وجود علت است، بعد می‌گوییم همین ظاهری که می‌فهمیم حجت است و باید بگوییم منظور ملاصدرا چنین بوده است. اما درخصوص متن اسفار دیگر نمی‌توانید بگویید که این متن قدسی است و حالا که قدسی است معصوم است و حالا که معصوم است خطا در آن راه ندارد، ولذا شروع به نقد این مدعای ملاصدرا می‌کنید و می‌گویید آیا اصلاً این حرف صحیح است؟ بعد می‌پرسید که مگر «عدم» می‌تواند علت باشد؟ ملاصدرا باید اینجا از خود دفاع کند، و بگوید که عدم مضاف حصه‌ای از وجود دارد، و اینجا عدم مضاف است و عدم مطلق نیست. درنتیجه می‌توانید بگویید که هم علیتی دارد. بعد ممکن است مجدداً نقد کنید و بگویید حصه‌ای از وجود به چه معناست؟ چه حصه‌ای از وجود در عدم است که آن را تا حد علیت بالا می‌برد؟ مگر شما به اصالة الوجود اعتقاد ندارید و اصالة الوجود نیز یعنی آنچه که منشأ اثر است وجود است و ماهیت نیست و بالطبع عدم هم نیست. اینگونه بحث‌ها در این خصوص قابل طرح می‌شود.

اما اگر گفته باشید که متن قدسی است، یا عقل شما درک می‌کند و یا درک نمی‌کند، یعنی احیاناً متن خردتاب است ولی خردپذیر نیست و عقل نمی‌تواند آن را درک کند ولی می‌تواند مخالفت هم نکند و بگوید من در حد این حرف نیستم. بعد می‌گویید اگر در متن مقدس مطلبی آمد که عقل آن را درک نمی‌کند اما مخالفت هم نمی‌کند باید این را بپذیرید. بعضی متشابهات را به همین معنا گرفته‌اند، مثلاً عامه می‌گویند متشابهات آن است که باید به آن ایمان آورد و قرآن هم تصریح می‌کند که مؤمنین کسانی هستند که هم به محکّمات و هم متشابهات ایمان می‌آورند، زیرا می‌گویند این متن مقدس است، وحی است، معصوم است، از ماوراء آمده و از ساحت الهی صادر شده و نمی‌تواند خطا باشد، بنابراین هرآنچه که این متن ولو متشابه حاوی آن است باید به آن ایمان داشته باشیم.

بنابراین، این لفظ قدسی هم هست، و به تبع خطاناپذیر است و اصل دیگری از قدسی بودن به دست می‌آید. سپس هنگامی که شما به معارضت نص قرآنی با حکم عقل می‌پردازید که این دو می‌توانند با هم تعارض داشته باشند. البته ما چنین چیزی را قبول نداریم و دو دالّ قطعی حجت مثل نص قرآن و حکم قطعی عقل هردو قطعی هستند. لزوماً در تعارضات یک طرف ظنی است؛ اگر از یک طرف نص قرآنی را دارید که قدسی و معصوم است و از طرف دیگر حکم عقلی را دارید ولی حکم ظنی عقل است، خیلی روشن است که نص را ترجیح می‌دهید و می‌گویید که خطا در آن راه ندارد و بحث مرجحات پیش می‌آید. به هر حال ما در این مرحله مبادی و مبانی‌ای را بحث می‌کنیم که پایه می‌شود برای تولید اصول و قواعد.

اما در فن دوم ملاحظه می‌فرمایید که وارد مسائل منطق فهم قرآن می‌شویم که اصول و قواعد و احیاناً ضوابط باشند. لهذا در فصل اول می‌گوییم دوال و مدرکات چه اصولی دارند و چه قواعد فطری، عقلانی و یا وحیانی داریم. در آنجا نمی‌خواهیم از معرفت‌شناسی بحث کنیم و بنا نیست که بگوییم عقل دالّ است یا خیر؛ بلکه می‌خواهیم بگوییم عقل در دین حجت است یا نه. قبول کردیم که عقل دالّ است و معرفت تولید می‌کند، یعنی از نظر معرفت‌شناسی پذیرفته‌ایم که عقل تولیدکننده است، اما از نظر دین‌شناسی چه؟ آیا در دین هم حجت است؟

درواقع در اینجا مدارک و مدرکات را دو دسته کرده‌ایم، دالّ را به منابعی اطلاق می‌کنیم که خود مدرک‌اند و تولید معرفت می‌کنند و اسناد را به مدارک (کتاب، سنت، اجماع) اطلاق می‌کنیم که جزء طرائق قلمداد می‌شوند، که به این ترتیب دو دسته را

تشکیل می‌دهند. در فصل سوم نیز قواعدی را که از آن دو فصل به دست می‌آید بحث می‌کنیم و در فصل چهارم ضوابطی را که بر این قواعد حاکم است.

بنابراین در لایه‌ای که اکنون بحث می‌کنیم، مبانی و پیش‌انگاره‌ها را بحث خواهیم کرد، و در فن دوم دیگر از پیش‌انگاره‌ها بحث نمی‌شود بلکه اصول و قواعد و ضوابط استخراج می‌شود.

ما در بحث نظریه خطاب شرعی که به عنوان درس خارج مطرح کردیم، خداوند توفیق داد و تجربه‌ای به دست آوردیم، و همین نظریه ابتناء که قصد پیاده‌سازی آن را در حوزه منطق فهم قرآن داریم، در حوزه فقه پیاده کردیم. براساس نظریه ابتناء چهارچوب اصول را طراحی کردیم؛ به این صورت که نظریه ابتناء را ابتدا در حوزه حکم تطبیق دادیم، سپس لایه‌های چندگانه‌ای را که در بالا مطرح کردیم، در آنجا بحث کردیم. در حقیقت از منطق‌ها و مناهج فرعی که گفتیم باید طراحی شود و چهار یا پنج‌تا از آنها مدرک‌محور و یا منبع‌محور است، مثلاً در همین بحث می‌خواهیم از مدرک قرآن برای فهم دین استفاده کنیم، و قصد داریم منطقی را طراحی کنیم که قرآن را چگونه بفهمیم تا از آن بتوانیم دین را استنباط کنیم. حال همین بحث ممکن است در حوزه حدیث نیز مطرح شود. همچنین مناهجی معطوف به حوزه‌ها و اضلاع مختلف هندسه معرفت دینی، از جمله حوزه عقاید، علم، احکام و اخلاق.

همانطور که گفتیم در حدود 44 جلسه درس خارج که در سال تحصیلی جاری داشتم، منطق اصول فقه جدیدی را براساس نظریه ابتناء بحث کردیم که تدوین شده است که ضمن اینکه در کل با کاربرد نظریه ابتناء آشنا می‌شویم، به ما کمک می‌کند که موضوع منطق فهم قرآن را نیز دنبال کنیم، زیرا این هم پیاده‌کردن همان نظریه در یک حوزه معین است.

در خصوص خطاب شرعی، چهار مبنای کلی نظریه را بررسی کردیم، سپس در بخشی از آن که اضلاع خمسه خطاب را مطرح کردیم، و بعد همین پنج ضلع را معطوف به حکم باز کردیم. در اینجا هم باید همین سیر را طی کنیم، ولی معطوف به یکی از منابع که قرآن است. بنابراین ساختار و مسیری که باید در این سلسله از جلسات طی کنیم، همان مسیری است که ما درخصوص خطاب شرعی طی کردیم و ان‌شاءالله متن خطاب شرعی که تدوین هم شده در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

اولین مبدائی که در اینجا مطرح می‌کنیم مبدأ مصدرشناختی و یا در واقع مبادی «مبدأ - جهان‌شناختی»، است، یعنی پیش‌انگاره‌های مربوط به مبدأ هستی و منزل وحی و مرسل دین. همچنین راجع به هستی‌شناسی هم در اینجا بحث می‌کنیم و براساس هستی‌شناسی‌ای که ما می‌پذیریم و بحث می‌کنیم، باید به سراغ قرآن برویم. همچنین ارزش‌ها که بر منطق فهم قرآن تأثیرگذار هستند.

یکی از مطالبی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که ما مبدأ هستی و مصدر وحی را چگونه تلقی می‌کنیم و چه درکی از آن داریم و چه اوصافی را برای آن قائل هستیم. آقای شاکرین در گروه منطق فهم دین کاری را انجام دادند با عنوان «مبانی و پیش‌انگاره‌های فهم دین»، که در این تحقیق بحث مبدأشناسی و خداشناسی و برآیند خداشناسی در فهم دین بیشتر است. این طرح نیز تحت تأثیر نظریه ابتناء کار شده که اگر دوستان این کتاب را هم بررسی کنند بد نیست. همچنین کتاب آقای علی‌تبار که کاری مشابه با آقای شاکرین انجام داده‌اند.

مبدئیت صفات حق تعالی در تدوین اصول و قواعد فهم قرآن

مجموعه اوصافی که از حق تعالی می‌تواند مبدأ تولید اصول و قواعد باشد که ما ناظر به آن اوصاف و ویژگی‌ها که برای حق تعالی به عنوان مبدأ وحی و منزل قرآن قائل هستیم، چه هستند و چه برآیندی از نظر قواعد دارند. برای مثال ما صفت «حکم» در حق تعالی را قبول داریم و کتاب او را حتماً باید حکمت‌نمون قلمداد کنیم و مخاطب او را باید انسان معقول قلمداد کنیم، همچنین روشی را که برای درک کلام او به کار می‌بندیم باید روش حکمی و معقول باشد. و یا هنگامی که صفت «علیم» را در نظر می‌گیریم این صفت می‌تواند مبدأ یک‌سری اصول و قواعد باشد، اگر بگوییم خداوند علیم است بنابراین باید متنی که از ناحیه او نازل شده صائب باشد، زیرا اگر علیم است پس حقایق را می‌شناسد و اگر کلامی از او صادر شد مشتمل بر حقایق و دقایق است.

مبنتی بر همین حکمت، لسان و زبان قرآن و خصوصیات زبانی متن قرآن کریم به دست می‌آید که در مقام مخاطب نقض غرض نکند و اگر به نحوی مخاطب کند که برای مخاطب فهم‌پذیر نباشد نقض غرض شده و با حکمت نمی‌سازد. همین نکته مؤید بحث حجیت ظواهر می‌شود.

اگر یکی از دوستان بتواند این صفات الهی که می‌تواند برآیندهای مناسبی به عنوان اصول و پس از آن به عنوان قواعد و خاصه فهم قرآن داشته باشد، فهرست و طبقه‌بندی کند و روی برآیندها تأمل داشته باشید بسیار کمک می‌کند. در این خصوص می‌توانید از کتاب آقای علی‌تبار و همچنین آقای شاکرین هم استفاده کنید. البته در اصل تحقیق منطق فهم قرآن طبعاً باید این مسئله را به اثبات برسانیم و نشان بدهیم که چه قواعدی به دست می‌آید.

پس از اینکه بحث از محورهای پنجگانه به پایان برسد وارد فن دوم می‌شویم که در آنجا قواعد فهم را باید بحث کنیم و قواعد فهم نیز همان است که از این مبانی به دست خواهد آمد. به این ترتیب به‌زودی به این بحث می‌رسیم که از مجموعه‌ی این مبادی چه قواعدی را به دست خواهیم آورد. اما در عین حال اگر فهرستی از اسامی که می‌توانند مبدأ تولید اصول و قواعد فهم باشند فراهم شود، به روند بحث کمک خواهد کرد.

توصیف خداوند به هزار اسم و صفت حاکی از شناخت‌پذیری اوست

برای مثال در ادعیه‌ی خود دعایی همچون جوشن کبیر را داریم که می‌گویند هزار اسم و صفت الهی در آن آمده است. در الهیات سلبی می‌گویند خداوند شناخت‌پذیر نیست و معنای کلمات مشخص نیست و یا کلمات به آن معنایی که راجع به انسان اطلاق می‌کنیم نیست، اگر راجع به خداوند می‌گوییم عالم و علیم است، علم به همان معنایی که به انسان اطلاق می‌کنیم نیست. من برای پاسخگویی به این مسئله و در نقد آقای جان هیک به ایشان نوشتم که ما دعایی داریم که هزار اسم و صفت خداوند متعال در آن آمده است؛ آیا اینها لغو و بی‌معناست؟ خیر؛ اینها همه حاکی از آن است که خداوند شناخت‌پذیر است، چون به هزار صفت توصیف می‌شود. همانطور که ما با تمسک به یک دعا چنین پاسخی به طرفداران الهیات سلبی می‌دهیم در اینجا نیز این دعا بسیار به کار می‌آید و اگر کسی بتواند براساس شناختی که از باری تعالی داریم و صفاتی که برای او قائل هستیم، تحقیق کند که این صفات چه برآیندی در تولید اصول و قواعد فهم دارد، بسیار کارآیی خواهد داشت. و یا راجع به صفات و اوصافی که برای ائمه قائل هستیم که در زیارت جامعه آمده است، مباحث معرفت‌شناسی بسیاری دارد که در اصل معرفت‌شناسی همین نظریه قابل طرح است.